

هنر هفتم



یادداشتی برای فیلم کوتاه آمبولانس

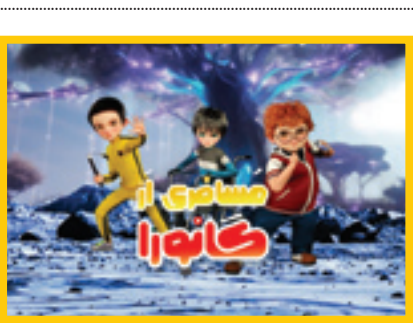
یک دقیقه در «آمبولانس»

فاطمه ترکاشوند

غیر از اینکه قصه گفتن در صدثانیه شاید سخت‌ترین شکل قصه‌گویی باشد، گنجاندن حجم بزرگی انسانیت و ایثار در قصه‌ای صدثانیه‌ای حتی از آن هم محال‌تر به نظر می‌رسد، زندگی چندین شخصیت از چندین زندگی حتی بتواند در صدثانیه هم با مخاطب حرف بزند و بر او تأثیر بگذارد؛ درست همان کاری که «آمبولانس» انجام می‌دهد؛ قصه‌ای کوتاه از لحظه‌ای در میان مرگ یا زندگی و تصمیمی که در کمتر از یک ثانیه گرفته می‌شود تا یک زندگی را برای چندین سال نجات دهد. اما «آمبولانس» موفقیتش را غیر از داستانش، مروهون تدابیر درست فرمی در گنجاندن انبوه تنش‌های چندسویه در صدثانیه هم است.

بهره‌گیری درست از صحنه‌پردازی، گرمی و دکوپاژ است که موفقیت روایت «آمبولانس» را تضمین کرده است تا ظرف همین لحظات کوتاه نه تنها قصه را دریافت کنیم بلکه مخاطرات همین ثانیه‌های اندک تصمیم‌گیری را هم بفهمیم و شخصیت‌ها را از نزدیک ملاقات و با آنها همدلی کنیم. زن پرستاری که در جعبه باید میان انتخاب جان خودش یا جان یک مجروح یکی را انتخاب کند، یک سمتم مفهومی به نام ایثار را به نمایش می‌گذارد و مجروحی که تصمیم او را با نمایش شهادت، آسان می‌کند، سویه دیگر این مفهوم را.

از قضا شاید بهترین قالب برای نمایش و انتقال حساسیت برخی تصمیم‌ها که باید تنها در چند ثانیه گرفته شوند، و گر نه خسارات بیشتری به بار می‌آوردند، همین قالب صدثانیه‌ای باشد و «آمبولانس» حتی پیش از قصه‌اش درساره این فرم بیانی و تناسب آن با این جنس سوژه‌ها برای ما حرف می‌زند.



درباره تازه‌ترین انیمیشن

سازمان سینمایی سوره

یک ماجرای فضایی در «مسافری از گانورا»

مهدی ملکی

پاییز سال گذشته اکران «انیمیشن لوپتو» رونق را به سینماهای کشور بازگرداند. این انیمیشن پرانرژی که اکران آن با استقبال کودکان و نوجوانان همراه بود، داستانی فانتزی را در حال و هوای شهر کرمان روایت می‌کرد.

□□□

حالا کمتر از یک سال پس از نمایش «لوپتو»، سازمان سینمایی سوره از یک انیمیشن جدید رونمایی کرده است؛ انیمیشنی که از جهات گوناگون می‌تواند امتداد مسیر «لوپتو» باشد، با یک داستان فانتزی و البته تولیدشده به دست هنرمندانی غیرتهرانی.

«مسافری از گانورا» که نخستین نمایش خود را در سی‌وپنجمین جشنواره فیلم کودک و نوجوان اصفهان تجربه کرد، ماجرای یک گروه فضایی را روایت می‌کند که طی اتفاقاتی عجیب به زمین می‌آیند و گروهی از کودکان را وارد یک چالش پیچیده می‌کنند.

ماجرای «مسافری از گانورا» در مقایسه با «لوپتو» فانتزی بیشتری دارد و از این جهت احتمالاً تجربه جذاب‌تری برای مخاطبان خلق کند. از سوی دیگر، شخصیت اصلی این انیمیشن پسری معلول است که به گفته نویسنده، ایده اولیه خلق این شخصیت بر اساس یک داستان واقعی شکل گرفته است. توجه به معلولان و نقش آفرینی یکی از آنها در جایگاه قهرمان یک انیمیشن، از آن اتفاقاتی است که حتماً جامعه معلولان را خوشحال می‌کند و در اصلاح تصویر این گروه در میان کودکان و نوجوانان مؤثر است.

«مسافری از گانورا» را یک تیم انیمیشن‌ساز مهدی تولید کرده و برای رسیدن به محصول نهایی، سه سال زمان گذاشته است.

حالا و در روزهایی که بازار انیمیشن از گذشته پرونق‌تر است، بیش از همیشه می‌توان به آینده صنعت پویانمایی در ایران امیدوار بود.

صف انیمیشن‌های منتظر اکران هرروز طولانی‌تر می‌شود و در این میان شاید اکران «مسافری از گانورا» بتواند اتفاق ویژه در بازار انیمیشن کشور باشد.

فرهنگی

فرهنگی ۶۰۰۲۲۸۸۵



«اگر برگشتم» امید است به زندگی و شهادت گفت‌وگو

مجیر عطارنیا

«صدای بسته شدن در خانه آمد. بی‌بی‌زهرا دوید سمت در، اما خبری از محمدحسین نبود، باد صدای در را در آورده بود. بی‌بی‌زهرا برگشت توی اتاق اما ننشست، رفت سراغ آشپزخانه، توی یخچال را نگاه کرد و برگشت. نگاهی به ساعت انداخت. عقربه‌ها خیلی از هم فاصله نگرفته بودند. رفت سراغ جانتامز سبز توی طاقچه و تسبیحش را پیدا کرد. باد درهای بسته راهم آرام نمی‌گذاشت. تا یک دور تسبیح را تمام کند دو بار تا در خانه رفت و برگشت.

یک بار هم بچه همسایه را که توی کوچه بازی می‌کرد تا سر کوچه فرستاد. از محمدحسین خبری نبود. بار آخر خودش رفت. با همان چادر گلدار و دمپایی قهوه‌ای روی حیاط، اما این بار نه تا سر کوچه، پیاده رفت تا خود سپاه. حیاط و ساختمان سپاه پر بود از جوان‌هایی هم قد و قواره پسرش، با لباس‌های هم‌مرام او، خاک‌کی. چشمش بین آنها گشت تا آنچه را باید پیدا کرد. مدتی ساکت چشم دوخت به او. خودش بود، با همان قد بلند و موهای مجعد مشکلی، فقط کمی لاغر‌تر. زیر لب گفت: «شکالی نداره، خودم دوباره پروارش می‌کنم.»

آنچه خواندید فرازی است از کتاب «اگر برگشتم». این کتاب روایت زندگی شهید محمدحسین حسن‌زاده از فرماندهان یزدی دوران دفاع مقدس است که به قلم مرزبینه قائمی‌زاده و به همت حوزه هنری استان یزد،

د

سعی کردم نکات اخلاقی شاخص شهید را در بین کارهای روزمره نشان دهم؛ نکاتی که هر کدام از ما یکی یا چند تا از آنها را داریم ولی جمع شدنش در یک نفر باعث متمایز کردن او از بقیه می‌شود

اجتماعی در دست تدوین دارم.

چه شد که زندگی شهید محمدحسین حسن‌زاده را به عنوان سوژه انتخاب کردید؟ آیا ایشان را می‌شناختید؟

خیر، شهید را نمی‌شناختم. استادان داستان‌نویسی‌ام در حوزه هنری یزد موضوع این شهید را به من پیشنهاد دادند و به قول معروف قرعه فال به نام من دیوانه زدند.

ایده انتخاب نام کتاب از کجا آمد؟

اسم کتاب برگرفته از گفته شهید در یکی از خاطرات است؛ اگر برگشتم امید استم به زندگی و شهادت؛ امید به زندگی بیشتر برای خانواده شهید و امید به شهادت برای خود شهید. شهدا همگی سرشار از امید بودند و هر کدام برای آینده و زندگی بعد از اتمام حضور در جبهه برای خود برنامه داشته‌اند. خانواده هر کدام برای جوانان‌شان هزار امید و آرزو داشتند، منتها در زمانی که کشور درگیر جنگ بود، آنها زندگی خود را وقف کشور و بقیه برنامه‌های شخصی خود را به بعد از بازگشت از جبهه موکل کردند. «اگر برگشتم» اشاره‌ای است به این امید خانواده‌ها، گرچه زندگی‌هایی همچون «محمدحسین» امید به وصل الهی داشتند و شهادت را والا‌ترین هدف خود می‌دانستند.

به نظر شما این کتاب چه ویژگی برجسته و متمایزی دارد؟

وجه تمایز این کتاب با آثار دیگر را شاید بتوان در تصویرسازی و روایت داستانی خاطرات دانست. در این زندگی‌نامه داستانی، بخشی از سبک زندگی،

روایتی از شب شعر هفته وحدت در استان گلستان

وحدت در سرزمین برادری



بود: «این اتفاقات در بافت سنتی گسرگان خوب اجرا می‌شود. در برنامه‌های برخی استان‌ها طیف خاصی از شرکت‌کنندگان حضور دارند، برابرم مهم بود و بسیار دقت کردم و دیدم اینجا همه قشر مردم هستند، حتی جوان‌هایی که انتظار نداشتیم، در نظر من از اولین‌ها بوده و این به سبب خوش‌فکری مسئول حوزه هنری است... ما کشوری هستیم که قرن‌ها ملت شده‌ایم، در حالی که کشورهای همسایه هنوز ملت نشده‌اند.»

ریاست حوزه هنری خراسان شمالی هم با برادران اهل تنستن آنجا حضور داشتند، جنب

اخلاقی، شخصیت، منش، ایثار و مجاهدت‌های این سردار شهید به روایتگری خواهران، برادران، دوستان و هم‌زمانش روایت شده است.

به عنوان نویسنده چه کمکی به زیبا بیان شدن خاطرات و باورپذیری آن کرده‌اید؟

کار خارق‌العاده‌ای به شهید نسبت داده نشده است. سعی کردم نکات اخلاقی شاخص شهید را در بین کارهای روزمره نشان دهم؛ نکاتی که هر کدام از ما یکی یا چند تا از آنها را داریم ولی جمع شدنش در یک نفر باعث متمایز کردن او از بقیه می‌شود. من در این اثر تلاش کردم خاطرات را به صورت داستان‌هایی به هم پیوسته روایت کنم تا برای خواننده دلنشین‌تر و راحت‌تر شود.

مخاطب این کتاب چه کسانی هستند؟

مخاطب کتاب تمام کسانی هستند که به دانستن خاطرات و سرگذشت شهدا و رزمندگان دفاع مقدس علاقه‌مند باشند.

خواندن این خاطرات چه فایده‌ای برای نسل جوان دارد؟

خواندن کتاب‌هایی از این دست می‌تواند به شناخت هرچه بیشتر ارزش‌های اخلاقی و معرفی قهرمان‌های فتاحی، در مصاحبه‌ها خیلی کمتر از دیگران بود... همین را گفتم و حاج منصور قبول کرد. شماره‌ای و تماسی و قرار مصاحبه‌ای چندساعته با خانم فتاحی، شد باز شدن دری جدید به روی دانسته‌هایم از حاج حسن.»

نتیجه باز شدن دری که نویسنده اشاره فرمود این می‌شود که «جماران تا گلف» بیشتر از اینکه روایتی از شهید دشتی باشد، روایت همسر شهید است.

اثر دو خط روایی دارد. در خط اول، قلم با سبک اول‌شخص مفرد، از زبان همسر شهید جاری می‌شود و در خط دوم در قاموس سوم‌شخص مفرد، به صورت اختصاصی شهید را روایت می‌کند.

دو روایت از بدو تولد هر دو نفر شروع می‌شوند، با ازدواج و آشنایی به نقطه اتصال می‌رسند و بعد از ازدواج هم یکدیگر را کامل می‌کنند.

نویسنده تلاش کرده است دو سوی روایت را پایاپای پیش ببرد که خوشبختانه با متأسفانه نشده آنچه باید. در روایت‌های همسر، قلم به خوبی با زبان شخصیت چفت شده و بسیار روان پیش می‌رود.

روایت‌ها یکدست هستند و مخاطب را به راحتی با خود همراه می‌کنند، ولی در قسمت‌های اختصاصی شهید، سوم‌شخص بودن قلم آن‌گونه که باید جا نیفتاده و احتمالاً به علت همان نکات مقدمه، روایت خط دوم آن انسجام و یکدستی خط اول را ندارد.

در کل با تمام این نکات، اثر توانسته با این شکل از روایت موازی، هم حسن دشتی ارائه کند و هم با محور کردن خود خانم ناهید فتاحی یا همان خانم دشتی، بخش‌هایی از تلخ و شیرین‌های همسر فرمانده سابق و شهید حال بودن را به تصویر بکشد.



آقا و خانم دشتی

سیدعلی مددزیدی

نان داغ و کباب داغ و نوشابه، احتمالاً آخرین چیزی بود که هر رزمنده‌ای در میان سیل آتش و دود می‌توانست به آن فکر کند. تخلیش هم اعجاب‌آور است که در حال مزمزه کردن شربت شهادت باشی و خودت را در دو قدمی وصال با حضرت ربوبی ببینی که ناگهان کسی لقمه و قوطی‌ای در کفت می‌گذارد و تو با فرض پنیر و سبزی بودن یک‌لقمه پیش می‌کنی و اعجاز جبهه را می‌بینی که نان و پنیرش طعم کباب داغ می‌دهد و قوطی‌هایش هم از آن سیاه‌گازدار دلبر پر شده.

پله تخلیش هم فیوز آدم را می‌براند که برای یک لشکر ۲هزارنفری ۴هزار سیخ کباب کنی و خودت را به دردیوار بکوبی که این رزق را در میان آتش، گرم به دست پاره‌های تن امت برسانی تا شاید داغی کباب، کمی در آن ورطه کمرشکن، استخوان سبک‌شان کند.

حسن دشتی از آن دسته آدم‌هایی بود که چنین خیالاتی را به خاطره بدل می‌کرد؛ خاطراتی که حالا اینجا هستند تا در کنار هم آرام بگیرند و شاید دو سه پرده‌ای ناب، مثل همین رؤیای ابتدایی، از این دشتی یزدی به نمایش بگذارند.

«جماران تا گلف» نتیجه قلم مریم طباطبایی اینجاست تا وظیفه همین آرام‌سازی خاطرات را به دوش بکشد اما با یک نکته ریز که بعد از نقل‌قولی از مقدمه نویسنده، شرحتش عرض خواهد شد.

«وقتی با برادر شهید، سرهنگ منصور دشتی، تماس گرفتم و همان اول شنیدم که همه حرف‌ها در مصاحبه‌های قبلی گفته شده و حرف تازهای برای گفتن نمانده، خیلی تعجب نکردم و به او حق دادم. اما حضور همسر شهید، خانم ناهید فتاحی، در مصاحبه‌ها خیلی کمتر از دیگران بود... همین را گفتم و حاج منصور قبول کرد. شماره‌ای و تماسی و قرار مصاحبه‌ای چندساعته با خانم فتاحی، شد باز شدن دری جدید به روی دانسته‌هایم از حاج حسن.»

نتیجه باز شدن دری که نویسنده اشاره فرمود این می‌شود که «جماران تا گلف» بیشتر از اینکه روایتی از شهید دشتی باشد، روایت همسر شهید است.

اثر دو خط روایی دارد. در خط اول، قلم با سبک اول‌شخص مفرد، از زبان همسر شهید جاری می‌شود و در خط دوم در قاموس سوم‌شخص مفرد، به صورت اختصاصی شهید را روایت می‌کند.

دو روایت از بدو تولد هر دو نفر شروع می‌شوند، با ازدواج و آشنایی به نقطه اتصال می‌رسند و بعد از ازدواج هم یکدیگر را کامل می‌کنند.

نویسنده تلاش کرده است دو سوی روایت را پایاپای پیش ببرد که خوشبختانه با متأسفانه نشده آنچه باید. در روایت‌های همسر، قلم به خوبی با زبان شخصیت چفت شده و بسیار روان پیش می‌رود.

روایت‌ها یکدست هستند و مخاطب را به راحتی با خود همراه می‌کنند، ولی در قسمت‌های اختصاصی شهید، سوم‌شخص بودن قلم آن‌گونه که باید جا نیفتاده و احتمالاً به علت همان نکات مقدمه، روایت خط دوم آن انسجام و یکدستی خط اول را ندارد.

در کل با تمام این نکات، اثر توانسته با این شکل از روایت موازی، هم حسن دشتی ارائه کند و هم با محور کردن خود خانم ناهید فتاحی یا همان خانم دشتی، بخش‌هایی از تلخ و شیرین‌های همسر فرمانده سابق و شهید حال بودن را به تصویر بکشد.